

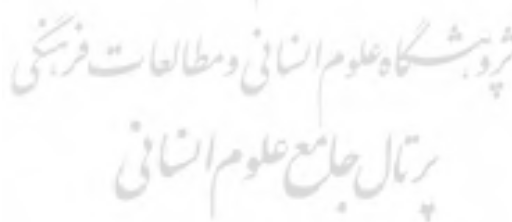
### **Implying indication and its application in law**

Aliakbar farahzadi\*  
Fatemeh Abtahi\*\*  
Fatemeh rezaei\*\*\*

Received: 2020/08/12  
Accepted: 2021/12/23

Implying indication is one type of context indication. This implies the speaker's intent and determines whether the connotation in an exclamatory sentence or the meaning in a declarative sentence is true. Generally, the principles of Islamic jurisprudence (usul al-fiqh) accepts the credit of implying indication. Belief in the generality or non-generality of the implication of necessity is effective in the category of inference from rulings and law. It can be accepted in the law and be used for interpretation laws as the civil code, commercial code, and criminal code. The application of the context indication does not present any problem in the interpretation of civil and commercial laws in which the broad interpretation is accepted as the principle. Similarly, the principle of the necessity of narrow interpretation does not preclude the validity of the implication in substantive criminal law. Because narrow interpretation does not mean interpretation of any kind of ambiguity. Therefore, the legislator's intent must first be discovered and if it is not possible to discover the will of the legislator, then doubt is interpreted in favor of the accused. The implication is used to interpret (the) contract as well, and it is valid unless it violates the law or public policy.

**Keywords:** Implying indication, interpretation law, Context indication, contract.



---

\* Ali akbar farahzadi, associated professor, Islamic law, university of judicial sciences and administrative services, Tehran, Iran.

aliakbar.farahzadi@yahoo.com

\*\* Fatemeh abtahi, Phd Student in Private Law, university of judicial sciences and administrative services, Tehran, Iran.

Mabtahi34@yahoo.com

\*\*\* Fatemeh rezaei, Phd Student Jurisprudence and Basics of Islamic Law, Ferdowsi University of Mashhad, Mashhad, Iran (Corresponding Author).

rezaeirezaei.fa@um.ac.ir

## دلالت اقتضاء و نقش تفسیری آن در علم حقوق

علی اکبر فرحزاده\*

فاطمه ابطحی\*\*

فاطمه رضائی\*\*\*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۵/۲۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۰/۰۲

نوع مقاله: پژوهشی

### چکیده

دلالت اقتضاء یکی از اقسام دلالت‌های سیاقی محسوب می‌شود و عبارت است از دلالت کلام بر کلمه یا عبارتی که گرچه متکلم آن را بیان نکرده ولی اولاً مقصود وی بوده و ثانیاً صحت کلام در گزاره‌های انشایی یا صدق آن در گزاره‌های خبری وابسته به آن است. حجیت دلالت اقتضاء در علم اصول از باب حجیت ظواهر مورد پذیرش قرار گرفته است. با توجه به ادله اعتبار و پذیرش عمومیت دلالت اقتضاء می‌توان از آن در تفسیر قوانین بهره گرفت. کاربرد دلالت اقتضاء، در تفسیر قوانین مدنی و تجاری که تفسیر موسع در آن به عنوان اصل پذیرفته شده، با هیچ اشکالی مواجه نیست. در قوانین ماهوی جزایی نیز اصل ضرورت تفسیر مضیق، نمی‌تواند مانع از اعتبار دلالت اقتضاء شود بلکه ابتدا باید مراد قانون‌گذار کشف شود و هر گاه امکان کشف اراده قانون‌گذار نباشد، آنگاه شک به نفع متهم تفسیر شود. دلالت اقتضاء در تفسیر قراردادها نیز کاربرد دارد و مادام که به امری خلاف قانون و نظم عمومی نیانجامد، معتبر محسوب می‌شود. به هر حال باید توجه داشت که اصل مرجع در صورت تردید، اصل عدم تقدیر است. با ارئه ملاک واحد می‌توان برای پایان بخشیدن به اختلاف نظر در امر در تقدیر گرفته شده اقدام نمود. چنانچه عرفاً با توجه به قرائن داخلی و خارجی ظهور در محذوف خاصی وجود داشته باشد باید همان را در تقدیر گرفت و اگر عرفاً با توجه به قرائن داخلی و خارجی ظهور در محذوف خاصی نباشد باید با کمک قاعده ادبی و بلاغی «حذف المتعلق یدل علی العموم» تمام متعلقات متناسب را در تقدیر گرفت.

واژگان کلیدی: دلالت اقتضاء، تفسیر قانون، دلالت سیاقی، قرارداد.

\* دانشیار، گروه حقوق اسلامی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری دادگستری، تهران، ایران.  
aliakbar.farahzadi@yahoo.com

\*\* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی، دانشگاه علوم قضایی و خدمات اداری دادگستری، تهران، ایران.  
Mabtahi34@yahoo.com

\*\*\* دانشجوی دکتری فقه و مبانی حقوق اسلامی، دانشگاه فردوسی مشهد، خراسان رضوی، ایران (نویسنده مسئول).  
rezaeirezaei.fa@um.ac.ir

#### مقدمه

دلالت، در لغت به معنای راهبری و راهنمایی است و به همین دلیل معنای اصطلاحی آن حالتی در شیء است که باعث علم به شیء دیگر می‌شود؛ شیء اول دال و دومی مدلول نام دارد (جرجانی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص. ۱۰۴ و مشکینی، ۱۴۱۶ق، ص. ۱۳۲). بر این اساس دلالت، عبارت از حالتی است که در آن علم به یک مورد، علم به موردی دیگر را در به دنبال داشته باشد (مؤمن قمی، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص. ۱۳).

با نظر به جهان آفرینش پی می‌بریم که هر چیزی هدایتگر انسان به سوی امر دیگری است و واژه‌ها نیز از این امر مستثنی نیستند. الفاظ بر معانی خاص خود دلالت می‌کنند و این دلالت با توجه به ویژگی‌هایی چون نحوه ادای آوا، سیاق و ساختار کلام متفاوت خواهد بود.

یکی از اقسام دلالت، دلالت لفظ بر معناست و آن نیز بر سه قسم است: دلالت مطابقی، تضمینی و التزامی (محمدی، ۱۳۸۸، ص. ۸۲).

دلالت مطابقی؛ دلالت لفظ است بر تمام معنای خود، مانند دلالت لفظ حسن بر فرد مسمی به این نام. دلالت تضمینی؛ دلالت لفظ است بر جزئی از معنا، مانند دلالت لفظ کتاب بر جلد آن. دلالت التزامی؛ دلالت لفظ بر ملازم عقلی یا عرفی معنای خود، مانند دلالت لفظ خورشید بر نور یا دلالت لفظ حاتم بر جود و بخشنده‌گی است (مظفر، بی‌تا، ج ۱، صص. ۴۳-۴۴).

دلالت التزامی، خود بر سه قسم است: بین بالمعنی الاخص، بین بالمعنی الاعم و غیر بین. ملازمه غیر بین زمانی تحقق پیدا می‌کند که ملازمه بین دو ماهیت با برهان به اثبات برسد؛ مانند اینکه گفته می‌شود مجموع زوایای داخلی مثلث، ۳۶۰ درجه است. ملازمه بین بالمعنی الاخص جایی است که تصور مفهومی به تنهایی تصور مفهوم دیگری را به دنبال داشته باشد مثل تصور آتش و حرارت (مظفر، بی‌تا، ج ۱، ص. ۱۰۴).

نهایتاً اگر تصور مفهومی، تصور مفهوم دیگری را در پی نداشته باشد اما در صورت تصور مفهوم دوم میان آن دو ملازمه‌ای باشد، در این صورت ملازمه میان آن دو بین بالمعنی الاعم است (عراقی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص. ۱۸۲) که برخی از عالمان، از آن به دلالت سیاقی یاد کرده‌اند. سیاق به معنای محتوای کلی یک کلام است که از نوع چیش کلمات یک جمله و پیوند آن با جمله‌های پیشین و پسین به دست می‌آید (شهابی،

۱۳۲۱، ص. ۸۰).

دلال‌ت سیاقی به سه قسم اقتضاء، تنبیه و اشاره تقسیم شده و هر یک از آنها به تفصیل مورد بحث قرار گرفته است. در این میان، دلال‌ت اقتضاء، نقش مهمی در فهم کلام و کشف قصد متکلم دارد.

جایگاه و اعتبار دلال‌ت اقتضاء و نقش آن در تفسیر قوانین و قراردادهای از جمله مسائلی است که در این زمینه قابل طرح است. مقاله حاضر با هدف بررسی امکان‌سنجی استفاده از دلال‌ت اقتضاء در تفسیر قوانین و قراردادهای به تبیین مفهوم، حجیت، عمومیت، جایگاه و کاربرد دلال‌ت اقتضاء در علم اصول می‌پردازد.

#### ۱. دلال‌ت اقتضاء در علم اصول

در این مبحث ابتدا تعریف و سپس حجیت، عمومیت و جایگاه دلال‌ت اقتضاء بررسی خواهد شد.

##### ۱-۱. تعریف دلال‌ت اقتضاء

منظور از دلال‌ت اقتضاء، دلال‌ت کلام بر کلمه یا عبارتی است که اولاً مقصود گوینده باشد و ثانیاً کلام بدون آن صادق یا صحیح نباشد. در واقع صدق و صحت کلام گوینده، منوط بر آن است که گرچه ذکر نشده ولی کلمه‌ای در تقدیر گرفته شود (حسینی فیروزآبادی، ۱۴۰۰ق، ج ۲، ص. ۱۶۳ و مظفر، ۱۳۸۳، ج ۱، ص. ۱۳۱). برخی دیگر ضمن تأکید بر معنای اخیر، دلال‌ت اقتضاء را برای محافظت کلام از لغویت لازم دانسته‌اند (فاضل موحدی لنکرانی، بی‌تا، ج ۶، ص. ۱۷۱).

دلال‌ت اقتضاء، ممکن است به حکم عقل یا شرع و یا عرف باشد (حمودی و جلیل‌عبد، ۱۴۲۹ق، صص. ۷۲-۷۳ و حامد عثمان، ۱۴۲۳ق، ص. ۶۶). همچنین در مواردی بهره‌گیری از دلال‌ت اقتضاء ناشی از ساختار کلام است. بدین معنا که گاهی عقل حکم می‌کند مدلولی در تقدیر باشد، گاهی شرع چنین امری را اقتضاء می‌کند و گاهی عرف و بعضاً ساختار لغوی، کلام تقدیری را طلب می‌کند (محمدی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص. ۲۴۴). در این میان برخی از اصولیان اهل سنت (سرخسی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص. ۲۵۱) معتقدند که اگرچه در برخی از ساختارها، صدق و صحت کلام متوقف بر تقدیر گرفتن

است، لیکن این توقف، دلیلی بر دلالت اقتضاء نیست. چراکه گاهی اوقات، متکلم در مقام ایجاز‌گویی است و کلام خود را به صورت مختصر بیان می‌کند. همچنان که در آیه ۸۲ سوره یوسف آمده است «و اسأل القریه»؛ در این آیه واژه اهل مقدر است، اما این تقدیر به دلیل کاربرد ادبی بوده و نشانه دلالت اقتضاء نیست و احکام آن را ندارد.

عقیده مذکور که موجب سست شدن زیربنای دلالت اقتضاء می‌شود، مورد قبول اصولیان شیعه قرار نگرفته است و آیه شریفه «و اسأل القریه» را نمونه‌ای از دلالت اقتضاء دانسته‌اند. بنابراین، کلیه مواردی که کلام به ملازمه بر معنای مفردی دلالت می‌کند، و کلیه موارد مجاز در کلمه، مجاز در حذف و مجاز در اسناد، داخل در دلالت اقتضاء می‌باشد (خمينی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص. ۳۴ و حکیم، ۱۹۷۹، ج ۱، ص. ۳۱۷).

همان‌طور که بیان شد، ملاک دلالت اقتضاء این است که اصل دلالت، مراد متکلم باشد و همچنین صدق یا صحت کلام، بر آن متوقف باشد. بیان مثال‌هایی در این زمینه به روشن شدن این مفهوم، کمک خواهد کرد.

مثال اول اینکه رسول اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرموده: «لا ضرر و لا ضرار فی الاسلام» (حرعاملی، ۱۴۰۹ق، ج ۲۶، ص. ۱۴) در معنای ضرر و ضرار اختلاف نظر وجود دارد و به معانی متفاوتی اشاره شده است (محقق داماد، ۱۳۸۲، صص. ۱۳۸-۱۳۹). اما به هر حال به هر معنایی که تفسیر شود، در این حدیث، صدق کلام، متوقف است که کلمه حکم یا اثر شرعی در تقدیر گرفته شود یعنی حکم ضرری در اسلام نیست. در غیر این صورت معنای آن این است که ضرر و ضرار در نزد مسلمین نیست که این سخن بدون شک کذب است. پس مقصود از آن احکام ضرری می‌باشد.

علاوه بر این می‌توان به این سخن پیامبر اشاره کرد: «رفع عن امتی ما لا یعلمون» (کلینی، ۱۴۰۷ق، ج ۲، ص. ۴۶۳). در اینجا هم باید چیزی مثل مؤاخذه و عقاب مقدر باشد تا کلام صادق باشد چرا که موضوع «ما لا یعلمون» مرتفع نیست و امت اسلامی هم مثل سایر امت‌ها نسبت به خیلی امور بی‌اطلاع هستند. پس منظور ایشان رفع مؤاخذه است.

در حدیث دیگری آمده: «لا صلاة لمن جاره المسجد الا فی المسجد» (مغربی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص. ۱۴۸ و مجلسی، ۱۴۱۰ق، ج ۷۳، ص. ۳۷۹). در اینجا هم، صدق کلام متوقف بر تقدیر گرفتن امری دیگری است مثل کلمه کامله یعنی نماز همسایه مسجد

در منزل کامل محسوب نمی‌شود در غیر این صورت کلام کذبی خواهد بود. اگر کسی به دیگری بگوید «خانه‌ات را از جانب من وقف کن به فلان مبلغ». در اینجا صحت شرعی کلام متوقف بر تقدیر است؛ به این معنا که ابتدا خانه‌ات را به فلان مبلغ به من بفروش و سپس از جانب من وقف کن. زیرا تا مالکیتی برای فرد نباشد، وقف امکان‌پذیر نیست.

برخی معتقدند دلالت آیه نفر بر حجیت خبر واحد نیز از باب دلالت اقتضاء است. توضیح اینکه اصولیون در خصوص اثبات حجیت خبر واحد به آیه ۱۲۲ سوره توبه معروف به آیه نفر «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرَ مِن كُلِّ فِرْقَةٍ مِّنْهُمْ طَائِفَةٌ لِّيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ» اشاره کرده و آیه مذکور را از باب دلالت اقتضاء، مثبت حجیت خبر واحد دانسته‌اند. مفسران در بحث از این آیه نقل می‌کنند که در ابتدای ورود اسلام تعداد زیادی از مردم برای فراگیری احکام به مدینه می‌آمدند که این مسئله باعث ایجاد سختی‌هایی هم برای اهل مدینه و هم مهاجرین ایجاد کرده بود. از این رو آیه مذکور در جهت رفع این شرایط نازل شد و فرمود کوچ کردن برای همه مردم لازم نیست. آنگاه فرمود از هر طایفه فقط یک گروه به مدینه بیایند و پس از بازگشت، دیگران را از احکام شرعیه‌ای که یاد گرفته‌اند، آگاه کنند (عراقی، ۱۳۸۸، ص. ۳۶).

از این آیه رحمت و مهربانی خداوند سبحان فهمیده می‌شود؛ چراکه قاعده آن است که همه احکام خود را «علی سبیل الیقین» یاد بگیرند. اما به دلیل اختلال نظام و ایجاد عسر و حرج مقرر گردید که فقط تعدادی از افراد این امر مهم را بر عهده گیرند. اگر خبر واحد حجت نبود، انذار قوم نیز ثمره‌ای نداشت. بنابراین، به دلالت اقتضاء، می‌توان به این مطلب پی برد که این آیه بر حجیت خبر واحد دلالت می‌کند (سبحانی تبریزی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص. ۲۳۷؛ نجم‌آبادی، ۱۳۸۰، ج ۲، ص. ۲۴۱ و موسوی بجنوردی، ۱۳۷۹، ج ۱، ص. ۲۹۶).

#### ۲-۱. حجیت، ماهیت و عمومیت دلالت اقتضاء

در این مبحث ابتدا حجیت دلالت اقتضاء، عمومیت آن و سپس هویت و جایگاه این دلالت مورد بررسی قرار می‌گیرد.

### ۱-۲-۱. حجیت دلالت اقتضاء

مهم‌ترین بحث علم اصول اثبات حجیت ادله است. از این رو معمولاً پس از بیان مفهوم دلالت اقتضاء، به بحث حجیت و اعتبار آن می‌پردازند. منظور از حجیت، به طور کلی، این است که متکلم بتواند به وسیله چیزی بر مخاطب، و مخاطب نیز بتواند بر مولی احتجاج کند. منظور از حجیت دلالت سیاقی نیز این است که فقیه بتواند بر اساس آن به استنباط حکم شرعی از منابع و ادله لفظی بپردازد.

اگرچه در رابطه با حجیت برخی از دلالت‌های سیاقی، تردیدهایی صورت گرفته است اما در مورد حجیت دلالت اقتضاء شبه‌ای وجود ندارد؛ چرا که این دلالت به چنان درجه ظهور عرفی می‌رسد که عرف بدون مساعدت آن را از کلام مخاطب درک می‌کند. بنابراین حجیت دلالت اقتضاء از باب حجیت ظواهر پذیرفته شده است (مظفر، ۱۳۸۳، ج ۱، ص. ۱۳۵).

برخی از اصولیون اهل سنت (پیروان مذهب حنفی)، دلالت را به چهار قسم عبارت نص، اشاره نص، دلالت نص و اقتضاء نص تقسیم کرده و ضمن پذیرش حجیت آن، قائل به سلسله مراتب هستند، به گونه‌ای که عبارت نص از سایر موارد قوی‌تر بوده و به همین ترتیب اشاره نص از دلالت نص و دلالت نص از اقتضاء آن قوی‌تر می‌باشد. طبق این عقیده، دلالت اقتضاء در پایین‌ترین مرتبه قرار داشته و در صورت تعارض، سایر دلالت‌ها بر آن ترجیح دارد (زحیلی، ۱۴۳۱ق، ج ۱، ص. ۳۴۵؛ النمله، ۱۴۲۰ق، ج ۴، ص. ۱۷۲۲ و صالحی حنبلی، ۱۴۲۱ق، ص. ۲۸۷). در خصوص علت ضعف دلالت اقتضاء، به فقدان مقتضی در منطوق و مفهوم جمله اشاره شده است. در واقع مقتضی امری خارج از منطوق و مفهوم جمله دانسته شده که تقدیر آن بنا بر ضرورت صدق یا صحت گفتار صورت می‌گیرد. حال که حجیت دلالت اقتضاء در علم اصول ثابت است، می‌توان به بررسی چگونگی جریان آن در علم حقوق پرداخت.

### ۱-۲-۲. ماهیت دلالت اقتضاء

در مورد ماهیت دلالت اقتضاء و دیگر دلالت‌های سیاقی سه دیدگاه وجود دارد: دیدگاه اول اینکه دلالت اقتضاء منطوق غیرصریح است، با این توضیح که منطوق بر دو قسم است: منطوق صریح و غیرصریح. منظور از منطوق صریح، مدلول مطابقی

کلام است و منطوق غیرصریح به معنای مدلول تضمنی و التزامی است. بنابراین عقیده، دلال‌ت اقتضاء، دلال‌ت تنبیه و دلال‌ت اشاره از اقسام دلال‌ت التزامی به شمار می‌رود. لذا دلال‌ت اقتضاء نوعی منطوق است منتهی منطوق غیرصریح (سبحانی، ۱۳۸۳، ص. ۷۹؛ میرزای قمی، ۱۳۷۸، ج ۲، ص. ۱۶۸؛ موسوی قزوینی، ۱۲۵۸، ص. ۷۲ و حائری اصفهانی، ۱۴۰۴، ج ۱، ص. ۱۴۶).

دیدگاه دوم این دلال‌ت را از انواع مفهوم دانسته‌اند (حسینی فیروزآبادی، ۱۴۰۰، ج ۲، ص. ۱۶۴ و بروجردی، ۱۴۱۷، ص. ۱۴۸). شیخ انصاری از مرحوم تفتازانی نقل کرده‌اند که دلال‌ت‌های سیاقی را مفهوم می‌داند (انصاری، ۱۳۸۳، ج ۲، ص. ۱۱).

دیدگاه سوم که از مقبولیت بیشتری برخوردار است (حاجی‌زاده و مشهدی‌زاده، ۱۳۹۵، ص. ۹۴)، برای این دلال‌ت جایگاهی میان مفهوم و منطوق در نظر گرفته و تصریح می‌کند که دلال‌ت‌های سیاقی نه مفهوم است و نه منطوق (نائینی، ۱۳۵۲، ج ۱، ص. ۴۱۴؛ مظفر، ۱۳۸۳، ج ۱، ص. ۱۳۰؛ نائینی، ۱۳۷۶، ج ۲، ص. ۴۷۷؛ خویی، بی‌تا، ج ۵، ص. ۵۷). به هر روی ماهیت دلال‌ت اقتضاء با هر کدام از موارد مذکور تفاوتی را در اصل مسئله اعم از حجیت و کاربرد آن در علم حقوق ایجاد نمی‌کند.

### ۱- ۲- ۳. عمومیت یا عدم عمومیت دلال‌ت اقتضاء

محافظت کلام حکیم از لغویت، موجب می‌گردد تا امری در تقدیر گرفته شود. به عبارت دیگر، صحت و صدق کلام ایجاب می‌کند تا کلمه‌ای در تقدیر گرفته شود. اما آیا کلمه‌ای که در تقدیر گرفته می‌شود، شمولیت دارد؟ آیا کلمه مقدر، جوانب مختلف معنای خود را دربرمی‌گیرد؟ برای رسیدن به این مطلب که عمومیت یا عدم عمومیت دلال‌ت اقتضاء چه تأثیری در استنباط احکام دارد ابتدا به تفکیک نظرات اصولیون اهل سنت و اصولیون شیعه می‌پردازیم.

#### الف. اصولیون اهل سنت

اصولیون اهل سنت، پاسخ یکسانی به این سؤال نداده، میان مذاهب آن، اختلاف نظر وجود دارد. اصولیون مذهب حنفی معتقدند استناد به اقتضاء از باب ضرورت و حاجت است، لذا تا جایی که ضرورت اقتضاء دارد، از مقتضی استفاده می‌شود. آنها از یک



تشبیه استفاده می‌کنند که در خوردن مال میت، قدر متیقن از اجازه شارع به اندازه‌ای است که از هلاکت جلوگیری شود نه آنکه اشباع و سیری به وجود آید. در مقتضی نیز قدر متیقن آن است که به حداقل اکتفا شده و عمومیتی برای آن ثابت نشود (سرخسی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص. ۲۴۹).

شافعی‌ها قائل بر عمومیت هستند و معتقدند مقتضی به منزله منصوص است، زیرا در نص استفاده شده است؛ حکمی که با اقتضاء ثابت می‌شود، همانند حکمی است که با نص ثابت می‌شود. بر این اساس همان‌طور که نص عمومیت دارد، مقتضی هم عمومیت دارد. لذا همچنان که سایر عمومات، از قابلیت تخصیص برخوردارند، مقتضی نیز می‌تواند تخصیص بردار باشد (شیرازی، ۱۴۰۸، ج ۱، صص. ۶۶۳-۶۶۴).

#### ب. اصولیون شیعه

اغلب اصولیان شیعه، عمومیت یا عدم عمومیت مقتضی را در باب دلالت اقتضاء به طور مستقل مورد بررسی قرار نداده‌اند. لیکن این امر به معنای بی‌توجهی ایشان به مقوله مورد بحث نیست. بررسی بیشتر، نشان می‌دهد که این موضوع ضمن سایر مباحث مورد اهتمام ایشان قرار گرفته و دلایلی در جهت اثبات و بعضاً نفی عمومیت مطرح شده است. به عنوان مثال، از کلام شیخ انصاری در بحث از موارد احتمالی که در حدیث «رفع عن امتی...» در تقدیر گرفته شده است می‌توان به عمومیت مقتضی پی برد. ایشان به دلایلی عمومیت مقتضی را در حدیث مورد بحث پذیرفته است: اول اینکه پس از بررسی احتمالاتی در این رابطه نهایتاً می‌فرمایند با استناد به بعضی از روایات صحیح در رابطه با نه مورد مذکور علاوه بر مؤاخذه، سایر آثار نیز از امت اسلامی رفع شده است و احتمال مذکور را به معنای حقیقی واژه رفع نزدیک‌تر می‌داند (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۲، صص. ۲۸-۳۶).

علاوه بر اینکه حدیث رفع در مقام امتنان امت اسلام وارد شده به این معنا که این امور به خاطر امتنان از امت محمد (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) برداشته شده و این لطف فقط در مورد امت اسلامی بوده و بر امت‌های قبلی چنین امتنان و لطفی وجود نداشته است (انصاری، ۱۴۱۹، ج ۲، صص. ۲۸-۳۶). محقق خوئی علاوه بر شمول رفع نسبت به احکام تکلیفی، شمول آن نسبت به احکام وضعی را نیز مورد توجه قرار داده

است (خویی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص. ۳۰۸).

ورود حدیث در مقام امتنان، نشانگر این مطلب است که آن چیزی که مقدر است، جمیع الآثار می‌باشد؛ چرا که اگر فقط مؤاخذه رفع شده باشد، منت‌گذاری و اینکه این از مختصات امت اسلامی است لغو می‌شود. در واقع به طور کلی مؤاخذه بر این موارد قبیح است و فقط مخصوص امت اسلامی نیست. پس برای اثبات امتنان باید جمیع الآثار را در تقدیر بگیریم.

در این میان برخی دیگر از فقها، با سه دلیل، عمومیت مقتضی را در حدیث «رفع عن امتی...» نپذیرفته و برای اثبات آن دلایلی آورده‌اند:

اول اینکه چنانچه جمیع الآثار در تقدیر گرفته شود، کثرة الاضمار یعنی مقدر شدن الفاظ فراوانی لازم می‌آید. ولی اگر خصوص مؤاخذه مقدر شود، تنها یک کلمه در تقدیر گرفته می‌شود. بنابراین در دوران میان کثرت و قلت اضمار، قلت اولویت دارد؛ چرا که اصل اضمار و تقدیر گرفتن خلاف اصل می‌باشد و به عبارتی اصل بر عدم تقدیر است (این اشکال در مفتاح الکرامه به علامه حلی نسبت داده شده است: حسینی عاملی، ۱۴۱۹ق، ج ۵: صص. ۵۳۸-۵۳۹).

شیخ اعظم به این ایراد چنین پاسخ داده‌اند: چنانچه جمیع آثار در تقدیر گرفته شود، فقط یک کلمه را می‌توان در تقدیر گرفت و آن کلمه آثار است؛ یعنی چه گفته شود رفع المؤاخذه و چه گفته شود رفع آثار الخطاء و... در هر دو، همان کلمه واحد در تقدیر گرفته شده است. خود کلمه آثار یک لفظ است، اگرچه مصادیق خارجی آن متعدد باشد (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص. ۳۲۲).

دوم اینکه در فقه عمومات و اطلاقات بسیاری وجود دارد که منشأ آثار و احکام می‌باشند. به عنوان مثال، عمومات تکلیفی مثبت و جوب یا حرمت هستند که مخالفت با آنها، موجب عقوبت می‌شود، اعم از آنکه مخالفت در شرایط خطاء و عمد صورت بگیرد یا نسیان و ذکر یا اکراه و اختیار یا علم و جهل.

حال اگر قائل شویم که در حدیث رفع، مؤاخذه مقدر است، لازمه‌اش این است که اکثر عمومات مصون از تخصیص باشند؛ در حالی که اگر قائل باشیم که جمیع الآثار در تقدیر است لازمه‌اش این است که کلیه آن عمومات ابواب مختلفه، تخصیص بخورند.

در این موارد علما قائلند که چنانچه مخصصی بین چیزی که موجب کثرت و یا قلت تخصیص است دوران داشته باشد اصل قلت تخصیص است و در باقیمانده باید به اصاله العموم و یا اصاله الاطلاق رجوع کرد (محمدی، ۱۳۸۷، ج ۱، ص. ۲۲۷). در حدیث مذکور رجوع به عموم عام اجمال خاص را رفع می‌کند بنابراین این حدیث نمی‌تواند تمام آن عمومات را تخصیص بزند پس آن چیزی که مقدر است جمیع الآثار نیست و می‌توانست تمام عمومات را تخصیص بزند.

در پاسخ به این اشکال گفته شده حدیث رفع حاکم بر عمومات است و دلیل محکوم (عمومات مذکور) نمی‌تواند مفسر و رفع‌کننده اجمال دلیل حاکم (حدیث رفع) باشد (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص. ۳۲۲).

سوم اینکه لازمه مقدر گرفتن جمیع الآثار این است که به تخصیص اکثر منجر می‌شود. زیرا که حدیث رفع به طور عموم می‌گوید: جمیع الآثار در تمام موارد نه‌گانه مرفوع است در حالی که خیلی از آثار مثلاً در مورد نسیان مرفوع نیست؛ مثلاً قتل خطئی دیه دارد و این اثر در ما نحن فیه رفع نشده است. پس با توجه به اینکه تخصیص اکثر قبیح است نمی‌توانیم بگوییم که جمیع آثار در تقدیر است.

مرحوم شیخ انصاری به اختصار می‌فرماید این اشکال ناشی از عدم دقت در معنای روایت و عدم دریافت محتوای روایت است. این آثار تخصصاً از تحت حدیث رفع خارج است و در نتیجه می‌توان گفت هیچ استثنائی وجود ندارد (انصاری، ۱۴۱۹ق، ج ۱، ص. ۳۲۲).

برخی دیگر از اصولیان به تناسب موضوع از قاعده ادبی، بلاغی «حذف المتعلق يدل على العموم» استفاده کرده‌اند که از آن عمومیت دلالت اقتضاء برداشت می‌شود. این قاعده به این معنا است که آنچه محذوف است عام است و تمام متعلقات متناسب را شامل می‌شود (حائری طباطبائی، ۱۲۹۶، ص. ۵۹۶).

همان‌گونه که در ابتدای بحث مطرح شد علی‌رغم اینکه تا کنون به صراحت عمومیت و یا عدم عمومیت دلالت اقتضاء مورد توجه اصولیان قرار نگرفته است اما به دلیل نقش موثر آن در استنباط احکام و به تبع آن حقوق، این بحث در این جستار مورد اهتمام قرار گرفته است. چنانچه عمومیت دلالت اقتضاء پذیرفته نشود آثاری در علم حقوق برای آن متصور نیست. به عنوان مثال، در حدیث «رفع عن امتی...» حکم و

مؤاخذه در تقدیر گرفته می‌شود تا صدق کلام، ثابت شود. چنانچه مقتضی - یعنی حکم - عمومیت داشته باشد، واژه حکم شامل حکم دنیوی و اخروی خواهد بود. بنابراین اگر طلاق اکراهی واقع شود، حکم دنیوی یعنی اثر وضعی و حکم اخروی یعنی عقاب آن برداشته می‌شود. لیکن چنانچه عمومیتی برای مقتضی در نظر گرفته نشود، مراد از حکم، فقط حکم اخروی خواهد بود. لذا در این شرایط طلاق اثر وضعی خود را داشته، لیکن عقاب اخروی آن برداشته می‌شود. بنابراین می‌توان گفت قائل شدن به عمومیت یا عدم عمومیت دلالت اقتضاء، در این زمینه از اهمیت بسیاری برخوردار است. نگارندگان با آوردن دلایل موافقین و مخالفین عمومیت دلالت اقتضاء و ذکر اشکالات ذیل ادله مخالفین، عمومیت دلالت اقتضاء را مورد پذیرش قرار داده‌اند.

## ۲. کاربرد دلالت اقتضاء در علم حقوق

کاربرد دلالت اقتضاء را می‌توان در تفسیر قوانین و قراردادهای به تفکیک مورد بررسی قرار داد.

### ۲-۱. تفسیر قوانین

بهره‌گیری از دلالت اقتضاء در متون قانونی را می‌توان نوعی تفسیر قانون دانست. چرا که با کمک دلالت اقتضاء، کلمه یا معنایی در تقدیر گرفته می‌شود که متکلم - به رغم قصد استعمالی - آن را بیان نکرده است. براین اساس استفاده از دلالت اقتضاء باید در چارچوب مقررات تفسیر قانونی صورت بگیرد.

### ۲-۱-۱. کاربرد دلالت اقتضاء در قوانین کیفری

از آنجا که تفسیر قوانین کیفری از ویژگی‌های خاصی برخوردار است، شایسته است به صورت جداگانه مورد بررسی قرار بگیرد. قوانین کیفری متشکل از دو دسته قوانین ماهوی جزایی و مقررات آئین دادرسی کیفری است. این قوانین از حیث ویژگی‌های تفسیری با هم متفاوت هستند. تفسیر قوانین ماهوی جزایی که ناظر بر تعریف و توصیف افعال مجرمانه هستند، به صورت مضیق است، چرا که تفسیر موسع این نوع قوانین، با اصل تفکیک قوا و اصل قانونی بودن جرم و مجازات متعارض است (ولیدی، ۱۳۸۷، ص. ۱۷۱).

تفسیر مضیق عبارت است از تفسیری که در چارچوب الفاظ قانون است و از منطوق آن تجاوز نمی‌کند. در نتیجه مانع از توسل به قیاس و تسری دادن حکم قانون‌گذار به مواردی است که در کلام به طور صریح بیان نشده است (رحیمی‌نژاد، ۱۳۷۶، ص. ۳۹). اما تفسیر در قوانین شکلی جزایی که عموماً برای کشف جرم و رسیدگی به عمل متهم به کار می‌رود تفسیر موسع است، چرا که این قوانین در راستای تشریفات دادرسی هستند که هدف از جعلشان تسریع امر دادرسی است. تفسیر موسع این قوانین در نهایت به نفع هر دو طرف متهم و شاکی است که بر روند سرعت دادرسی تأثیرگذار خواهد بود (موذن‌زادگان و غلامعلی‌زاده، ۱۳۸۸، ص. ۱۴۴). در تفسیر موسع، مفسر خود را به الفاظ قانون محدود نمی‌کند و با توسل به راه‌حلهایی چون قیاس و استحسان، قانون را شامل موارد و مصادیقی نیز می‌داند که به طور صریح موردنظر قانون‌گذار نبوده است (رحیمی‌نژاد، ۱۳۷۶، ص. ۴۲).

پر واضح است که این نوع از تفسیر منافاتی با دلالت اقتضاء ندارد، چه آنکه در تفسیر موسع، قانون به مواردی که صریحاً موردنظر قانون‌گذار نبوده است، سرایت داده می‌شود. حال آنکه در دلالت اقتضاء، صرفاً در جهت صدق یا صحت کلام و قصد واقعی متکلم، امری در تقدیر گرفته می‌شود. لذا کاربرد دلالت سیاقی در قوانین شکلی جزایی، بلامانع و معتبر است. اما استفاده از دلالت اقتضاء در متون ماهوی جزایی با توجه به لزوم تفسیر مضیق این قوانین، قابل تأمل است. آنچه ممکن است در ابتدا به نظر برسد این است که دلالت اقتضاء در متون ماهوی جزایی، کاربرد ندارد. زیرا با توجه به ضرورت تفسیر مضیق، تنها منطوق صریح قانون، محل اعتبار است حال آنکه همان‌طور که اشاره شد دلالت اقتضاء، خارج از منطوق صریح محسوب می‌شود.

اما با دقت بیشتر در مفهوم دلالت اقتضاء و اصل تفسیر مضیق، می‌توان این نظر را نادرست دانست. زیرا همان‌طور که پیش‌تر اشاره شد، یکی از ارکان دلالت اقتضاء، توقف صدق یا صحت کلام بر تقدیر است. در واقع کلام بدون در نظر گرفتن تقدیر، کذب محسوب می‌شود. عدم پذیرش دلالت اقتضاء در متون جزایی، مستلزم صدور کلام لغو یا کذب از قانون‌گذار است که این امر با توجه به فرض حکیم بودن قانون‌گذار، شایسته نیست.

علاوه بر اینکه تفسیر مضیق به معنای منع تفسیر یا تفسیر تحت لفظی نیست. بلکه

به معنای طرد توسل به قیاس، منع مراجعه به منابع غیرقانونی و پرهیز از استدلال‌های استحسانی برای جرم شناختن و قابل مجازات دانستن رفتارهایی است که در منطوق یا منطبق قانون نمی‌گنجد (امیدی، ۱۳۸۹، صص. ۱۲۰-۱۲۲). در واقع ممنوعیت تفسیر موسع به منظور ممنوعیت تجاوز از مدلول کلام قانون‌گذار پیش‌بینی شده است نه اینکه برای کشف مراد واقعی قانون‌گذار نتوان به قواعد پذیرفته شده و اصول منطقی که در عرف به‌کار می‌رود، استناد کرد (قافی و شریعتی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص. ۱۵۳).

علاوه بر اینکه استناد به اصل تفسیر مضیق، آخرین وسیله برای رفع شک و ابهام در اراده قانون‌گذار است. توضیح اینکه شک در دو مقام قابل تصور است: شک در اثبات جرم و شک در اراده قانون‌گذار. شک در اثبات جرم به این معنا که ادله اتهامی جرم کافی نباشد و یا دلیلی علیه متهم در دست نباشد، به نفع متهم تفسیر خواهد شد. یعنی در چنین وضعیتی، حکم برائت صادر می‌شود. اما در شرایطی که به دلیل اجمال و ابهام قانون، شک در اراده مقنن به وجود آید، ابتدا باید نیت واقعی و غرض اصلی قانون‌گذار کشف شود و هر گاه علی‌رغم تلاش صورت گرفته، کشف اراده قانون‌گذار امکان‌پذیر نباشد، آنگاه می‌توان شک را به نفع متهم تفسیر کرد (موذن‌زادگان و غلامعلی‌زاده، ۱۳۸۸، صص. ۱۴۵-۱۴۶؛ قیاسی، ۱۳۷۹، صص. ۱۱۷-۱۱۸).

به عبارت دیگر، تفسیر مضیق به معنای تفسیر هر نوع شک و ابهام برای آزادی و تبرئه متهم نیست، بلکه به معنای تفسیر مقررات قانونی، هم‌سو با نظر قانون‌گذار است (صانعی، ۱۳۷۲، ج ۱، صص. ۱۲۱-۱۲۳). در این راستا، می‌توان از لوایح دولتی یا گزارش‌های توجیهی نمایندگان در تصویب قانون و سابقه تاریخی و شأن نزول قانون استفاده کرد. چنانچه با وجود تلاش‌های صورت گرفته، ابهام و اجمال باقی باشد، قانون به نفع متهم تفسیر خواهد شد (رحیمی‌نژاد، ۱۳۷۶، ص. ۴۰). علاوه بر اینکه عرف و رویه مسلم قضایی، ظواهر الفاظ را حتی در امور جزایی حجت می‌داند و هیچ مفسری در استنباط به آنها، تردیدی به خود راه نمی‌دهد (قیاسی، ۱۳۷۹، ص. ۱۹۴). بر این اساس می‌توان دلاله اقتضاء را که از ظواهر الفاظ محسوب می‌شود، بر تفسیر مضیق مقدم داشت. زیرا تفسیر مضیق، نتیجه یک اصل عملی و مجرای آن شک است و مفسر پس از آنکه از هیچ راهی نتواند به مراد مقنن دست یابد، می‌تواند آن را به‌کار گیرد

(قیاسی، ۱۳۷۹، ص. ۱۳۰). لذا در مواردی که قواعد و اصول لفظی کاربرد دارد، نوبت به اصول عملیه نمی‌رسد.

بر این اساس، باید گفت دلالت اقتضاء در متون ماهوی جزایی نیز کاربرد داشته و منافاتی با اصل تفسیر مضیق این قوانین ندارد. برای مثال می‌توان به برخی از مواد قانون مجازات اسلامی اشاره کرد که مصداقی از دلالت اقتضاء است:

ماده ۱۰۲ قانون مجازات اسلامی مقرر می‌دارد «هر گاه متضررین از جرم، متعدد باشند تعقیب جزایی با شکایت هر یک از آنان شروع می‌شود ولی موقوفی تعقیب، رسیدگی و اجرای مجازات موکول به گذشت تمام کسانی است که شکایت کرده‌اند». در این ماده صحت کلام متوقف بر این است که عبارت «قابل گذشت بودن جرم» در تقدیر گرفته شود. زیرا در جرایم غیرقابل گذشت، اراده شاکیان تأثیری در روند رسیدگی ندارد و گذشت ایشان تنها در جرایم قابل گذشت، منجر به صدور قرار موقوفی تعقیب می‌شود.

ماده ۱۰۶ قانون مزبور بیان داشته «در جرائم تعزیری قابل گذشت هر گاه متضرر از جرم در مدت یک سال از تاریخ اطلاع از وقوع جرم، شکایت نکنند، حق شکایت کیفری او ساقط می‌شود مگر اینکه تحت سلطه متهم بوده یا به دلیلی خارج از اختیار، قادر به شکایت نباشد که در این صورت مهلت مزبور از تاریخ رفع مانع محاسبه می‌شود. هر گاه متضرر از جرم قبل از انقضای مدت مذکور فوت کند و دلیلی بر صرف نظر وی از طرح شکایت نباشد هر یک از ورثه وی در مهلت شش ماه از تاریخ وفات حق شکایت دارد». در این ماده صحت کلام قانون‌گذار متوقف بر این است که «آنی بودن جرم» در تقدیر گرفته شود تا کلام قانون‌گذار صادق شود. لذا ماده مزبور در جرایم مستمر جاری نیست. در این خصوص می‌توان به نظریه اداره حقوقی به شماره ۷/۹۳/۶۳۳ مورخ ۹۳/۳/۲۰ نیز اشاره کرد. این نظریه، ماده مزبور را در رابطه با جرایم آنی و منصرف از جرایم مستمر دانسته است.

## ۲-۱-۲. کاربرد دلالت اقتضاء در قوانین مدنی

اعتبار دلالت اقتضاء در قوانین مدنی و تجاری، محل اشکال نیست. چرا که این قوانین نه تنها با محدودیت تفسیر مضیق روبه‌رو نیستند، بلکه حسب نظر برخی حقوق‌دانان

(جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص. ۱۷۲)، تفسیر موسع در قوانین مذکور به عنوان اصل پذیرفته شده است، مگر در موارد استثنایی همچون قواعد مربوط به مسئولیت که در مورد اخیر نیز می‌توان با توجه به ادله بیان شده در خصوص قوانین جزایی، قائل به اعتبار دلالت اقتضاء شد. بسیاری از مواد قانونی، مجرای دلالت اقتضاء است که به عنوان نمونه، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ماده ۳۵ قانون مدنی مقرر می‌دارد «تصرف به عنوان مالکیت دلیل مالکیت است مگر اینکه خلاف آن ثابت شود». مراد قانون‌گذار، تصرف در مال مشکوک است و الا تصرف در مال غیر، اگرچه مالکانه هم صورت بگیرد، دلیل مالکیت نیست (دانش‌پژوه، ۱۳۹۱، ص. ۱۹۰). ماده ۷۶۲ قانون مدنی بیان داشته «اگر در طرف مصالحه و یا در مورد صلح اشتباهی واقع شده باشد صلح باطل است». ماده مزبور ویژه صلحی است که در آن شخصیت طرف، علت عمده عقد باشد و این امر به دلالت اقتضاء ثابت می‌شود چه آنکه اگر شخصیت طرف عقد، اهمیتی نداشته باشد، اشتباه در آن موجب بطلان نمی‌شود. یکی دیگر از مثال‌هایی که در باب دلالت اقتضاء مطرح شده، ماده ۹۵۴ قانون مدنی است که می‌گوید «کلیه عقود جایزه به موت احد طرفین منفسخ می‌شود و همچنین به سفته در مواردی که رشد معتبر است». در این ماده کلام اقتضاء دارد که کلمه «و جنون» بعد از کلمه «به موت» در تقدیر باشد تا تناسب بین اجزاء کلام در ماده مذکور برقرار شود (محمدی، ۱۳۸۸، ص. ۷۰ و بهرامی، ۱۳۹۰، ص. ۲۴۴).

## ۲-۲. تفسیر قراردادها

تفسیر قرارداد به معنای روشن ساختن و رفع ابهام از قرارداد است که با توجه به اراده متعاقدين به منظور اجرای صحیح قرارداد صورت می‌گیرد (بهرامی، ۱۳۹۰، ص. ۲۵۷). به عبارت دیگر تفسیر قرارداد به دنبال کشف قصد طرفین بدون در نظر گرفتن مفاد قانونی در تشخیص مصداق، نوع و ماهیت حقوقی قرارداد است (علوم‌ی زدی و بابازاده، ۱۳۸۹، ص. ۲۳۰).

با توجه به این مفهوم، می‌توان اعتبار دلالت اقتضاء در تفسیر قرارداد را مورد پذیرش قرار داد. زیرا یکی از ارکان اصلی دلالت اقتضاء، قصد استعمالی متکلم است و در تفسیر نیز اراده طرفین و قصد مشترک آنان نقش اساسی و محوری دارد.



نمونه‌های فراوانی از دلالت اقتضاء را می‌توان در قراردادها مشاهده کرد. به عنوان مثال، ممکن است در قراردادی شرط عدم مسئولیت با عبارت «خطاهای غیرعمدی در تولید ابزارآلات اثری نداشته و به حساب نخواهد آمد» پیش‌بینی شده باشد. در این صورت منظور از بی‌اثر بودن خطاهای غیرعمدی این است که چنانچه در اثر به‌کارگیری ابزارآلات، خساراتی متوجه خریدار شود که ناشی از خطاهای غیرعمدی در ساخت آنها باشد، فروشنده مسئولیتی نخواهد داشت (قشقایی، ۱۳۷۸، ص. ۱۰۰).

نکته‌ای که باید به آن توجه داشت این است که در احراز اراده، اصل بر اراده باطنی و قصد واقعی اشخاص است و برای کلمات باید معنایی قائل شد که با اراده باطنی هم‌آهنگ باشد (قشقایی، ۱۳۷۸، ص. ۱۰۰). لیکن این امر به معنای بی‌اعتباری اراده ظاهری نیست. در واقع اراده ظاهری نه به عنوان اصل، بلکه به عنوان کاشف از اراده باطنی در رفع ابهام از اراده طرفین، به کار گرفته می‌شود (علومی یزدی و بابازاده، ۱۳۸۹، ص. ۲۴۷). این امر در دلالت اقتضاء نیز صادق است، چه آنکه دستیابی به قصد واقعی متکلم دشوار است، لذا آنچه عرفاً از کلام متکلم، استنباط شود به وی نسبت داده می‌شود و به همین جهت از «قصد استعمالی» سخن گفته شده است.

نکته قابل توجه دیگر این است که هر چند کشف قصد طرفین، هدف اساسی تفسیر قرارداد است، لیکن مستفاد از مواد ۱۰، ۱۹۱ و ۹۷۵ قانون مدنی آن است که اراده متعاقدين تا جایی اعتبار دارد که مغایر منافع اجتماعی نباشد. در واقع رعایت محدودیت‌های قانونی در احراز قصد طرفین ضرورت دارد. این امر در دلالت اقتضاء نیز جریان دارد. بر این اساس، نمی‌توان با دلالت اقتضاء، چیزی را در تقدیر گرفت که مخالف قوانین آمره و نظم عمومی باشد. به عنوان مثال برخی اصولیان اهل سنت از عبارت «عده نگهدار»، طلاق را به دلالت اقتضاء ثابت دانسته‌اند (سرخسی، ۱۳۹۳، ج ۱، ص. ۲۵۰). لیکن چنین دلالتی خلاف قوانین آمره محسوب شده، از درجه اعتبار ساقط است. چرا که حصول طلاق منوط بر رعایت تشریفات قانونی، مقارن با انشای آن است (ره‌پیک، ۱۳۹۳، ص. ۹۴).

پس از جمع‌بندی مطالب فوق می‌توان گفت با توجه به اینکه قانون حاوی دستورات کلی و جامع است و با وجود اینکه مقنن به هنگام تنظیم قانون سعی می‌کند با استعمال جملات صریح و روشن مقصود خود را بیان نماید معهذا با تمام دقتی که در

تنظیم قانون به کار برده می‌شود، گاهی قانون از آن صراحتی که مورد نظر است برخوردار نیست و صدق و کذب آن متوقف بر تقدیر گرفتن کلمه‌ای خواهد بود و این مسئله در امر قانون‌گذاری امری اجتناب‌ناپذیر است. اما بحث از اینجا آغاز می‌شود که اختلاف نظر در رابطه با چیزی که باید در تقدیر گرفته شود منشأ مشکلاتی خواهد شد که اگر برای برون‌رفت از آن معیار واحدی نباشد منجر به اختلافاتی در امر تفسیر قوانین شده که به تبع آن اشکالاتی چون اختلاف در احکام صادره از جانب قضات و عدم برابری افراد در برابر قانون ایجاد خواهد شد.

نگارندگان با توجه به مطالب فوق‌الذکر و با نگاهی کلی به شیوه‌ای که اصولیان در تحلیل روایاتی چون حدیث رفع مطرح نموده‌اند ملاکی را برای حل این معضل به شرح ذیل پیشنهاد می‌کنند:

آنچه که در ارتباط با دلالت اقتضاء صحیح به نظر می‌رسد این است که در مواردی که کلمه‌ای در کلام محذوف است، دو حالت دارد:

حالت اول اینکه عرفاً با توجه به قرائن داخلی و خارجی ظهور در محذوف خاصی وجود دارد که باید همان را در تقدیر گرفت؛ به عنوان مثال در آیه ۲۳ سوره نساء که می‌فرماید: «حرمت علیکم امهاتکم...» واضح است که قبل از امهاتکم مضافی در تقدیر است اما معلوم نیست مضاف مقدر چیست، حال آنکه از قرائن داخلی و خارجی متوجه می‌شویم که در اینجا نکاح امهات مدنظر است و آیه آن را حرام کرده است. همچنین ماده ۸۲۱ قانون مدنی بیان داشته است «حق شفعه فوری است». به دلالت اقتضاء و با توجه به قرائن موجود استنباط می‌شود که اعمال و اجرای حق، مورد نظر قانون‌گذار است...

حالت دوم اینکه عرفاً با توجه به قرائن داخلی و خارجی ظهور در محذوف خاصی ندارد. در این صورت می‌توان با کمک قاعده ادبی و بلاغی «حذف المتعلق یدل علی العموم» به حل این مشکل پرداخت. به این معنا که آنچه که محذوف است عام است و تمام متعلقات متناسب را شامل می‌شود. به عنوان مثال، با توجه به ماده ۱۲۸۳ قانون مدنی، دفاع خوانده مبنی بر پرداخت دین، نشان از وجود دین دارد. دلالت ادعای پرداخت بر وجود دین و اقرار به آن را می‌توان دلالت اقتضاء دانست.

با این معیار واحد می‌توان به سراغ متون حقوقی رفت و بر همین مبنا عمل کرد؛ اما با این ملاحظه که چون در قوانین کیفری تفسیر مضیق لازم است ممکن است همین مطلب قرینه‌ای باشد بر اینکه متعلق خاصی در نظر گرفته شود اما در قوانین مدنی چون تفسیر موسع صورت می‌گیرد، لذا عمومیت کلمه محذوف مانعی ندارد و همان صحیح به نظر می‌رسد.

### نتیجه‌گیری

دلالت اقتضاء نوعی دلالت سیاقی (در کنار دلالت‌های تنبیه و اشاره) است که عرفاً مورد نظر و مقصود متکلم بوده و صحت یا صدق کلام بر آن متوقف است. اگرچه در حجیت برخی از دلالت‌های سیاقی، تردیدهایی صورت گرفته است، لیکن در حجیت دلالت اقتضاء تردیدی نیست و حجیت آن از باب حجیت ظواهر قابل پذیرش است. عمومیت دلالت اقتضاء در مقوله استنباط احکام به حدی اثرگذار است که عدم پذیرش آن به معنای بی‌اثر شدن و عدم کاربرد آن در علم حقوق است. اما با توجه به ادله اعتبار و پذیرش عمومیت آن می‌توان در تفسیر قوانین اعم از مدنی، تجاری و جزایی از آن بهره گرفت.

کاربرد دلالت اقتضاء، در تفسیر قوانین مدنی و تجاری که تفسیر موسع در آن به عنوان اصل پذیرفته شده، با هیچ اشکالی مواجه نیست. در قوانین ماهوی جزایی نیز اصل ضرورت تفسیر مضیق، نمی‌تواند مانع از اعتبار دلالت اقتضاء شود. زیرا منظور از تفسیر مضیق، تفسیر هر نوع شک و ابهام برای آزادی و تبرئه متهم نیست. بلکه به این معناست که ابتدا باید مراد قانون‌گذار کشف شود و هر گاه علی‌رغم تلاش صورت گرفته، امکان کشف اراده قانون‌گذار نباشد، آنگاه شک به نفع متهم تفسیر شود. به علاوه در مواردی که قواعد لفظی کاربرد دارد، نوبت به اصول عملیه نمی‌رسد و چنانکه گفته شد تفسیر مضیق نتیجه اصل عملی بوده و مجرای آن شک است و تنها در شرایطی که کشف مراد قانون‌گذار به هیچ طریق متعارفی ممکن نباشد، قابل استناد است.

دلالت اقتضاء در قراردادها نیز معتبر است. زیرا یکی از ارکان اصلی دلالت اقتضاء، قصد استعمالی متکلم است و در تفسیر نیز اراده طرفین و قصد مشترک آنان نقش اساسی و محوری دارد. البته نمی‌توان با دلالت اقتضاء امری خلاف قانون امری و نظم

اجتماعی را در تقدیر گرفت. به عبارت دیگر رعایت محدودیت‌های قانونی در استفاده از دلالت اقتضاء ضرورت دارد.

با ارائه ملاک واحد می‌توان برای پایان بخشیدن به اختلاف‌نظرات در این زمینه اقدام نمود. چنانچه عرفا با توجه به قرائن داخلی و خارجی ظهور در محذوف خاصی وجود داشته باشد باید همان را در تقدیر گرفت و اگر عرفا با توجه به قرائن داخلی و خارجی ظهور در محذوف خاصی نباشد باید با کمک قاعده ادبی و بلاغی «حذف المتعلق یدل علی العموم» تمام متعلقات متناسب را در تقدیر گرفت.

#### کتابنامه

۱. قرآن کریم.
۲. امیدی، جلیل (۱۳۸۹). تفسیر قانون در حقوق جزا. تهران: جنگل جاودانه.
۳. انصاری، مرتضی (۱۴۱۹ق). فرائد الاصول. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۴. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۳۸۳). مطارح الانظار (ج ۲). قم: نشر مجمع الفکر اسلامی.
۵. بروجردی، حسین (۱۴۱۷ق). تقریرات فی اصول الفقه. قم: مؤسسه النشر الاسلامی التابعه لجماعه المدرسین بقم.
۶. بهرامی، بهرام (۱۳۹۰). بایسته‌های تفسیر قوانین و قراردادها. تهران: انتشارات نگاه بینه.
۷. جرجانی، علی بن محمد (۴۰۳ق). التعریرات. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۸. جعفری لنگرودی، محمدجعفر (۱۳۷۲). ترمینولوژی حقوق. تهران: انتشارات گنج دانش.
۹. حاجی‌زاده، سارا و مشهدی‌زاده، علیرضا (۱۳۹۵). «بررسی مفهوم و ماهیت دلالت اقتضاء». مبانی فقهی حقوق اسلامی، (۱۷)، صص. ۸۱-۹۶.
۱۰. حامد عثمان، محمود (۱۴۲۳ق). القاموس المبین فی اصطلاحات الاصولیین. ریاض: نشر دارالزاحم.
۱۱. حائری اصفهانی، محمد حسین بن عبدالرحیم (۱۴۰۴ق). الفصول الغریبه فی

- الاصول الفقهیه. قم: نشر دارالاحیاء العلوم الاسلامیه.
۱۲. حائری طباطبائی، محمد بن علی (۱۲۹۶). مفاتیح الاصول. قم: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام).
۱۳. حر عاملی، محمد بن حسن (۱۴۰۹ق). وسائل الشیعه. مؤسسه آل البيت (عليهم السلام).
۱۴. حسینی عاملی، محمدجواد (۱۴۱۹ق). مفتاح الكرامه فی شرح قواعد العلامه. قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم.
۱۵. حسینی فیروزآبادی، مرتضی (۱۴۰۰). عنایه الاصول فی شرح کفایه الاصول. قم: کتاب فروشی فیروزآبادی.
۱۶. حکیم، محمدتقی (۱۹۷۹). الأصول العامة للفقہ المقارن. بی‌جا: مؤسسه آل البيت (عليهم السلام) للطباعة والنشر.
۱۷. حمودی، خالد عبود و جلیل عبد، زینه (۱۴۲۹ق). البحث الدلالي عند الاصولیین. بغداد: مرکز البحوث و الدراسات الاسلامیه.
۱۸. خمینی، سیدروح‌الله (۱۴۲۷ق). أنوار الهدایة فی التعلیقة علی الکفایة. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر تراث امام خمینی.
۱۹. خویی، ابوالقاسم (۱۴۱۳ق). مصباح الاصول به قلم واعظ الحسینی. قم: مؤسسه احیاء آثار الامام الخوئی.
۲۰. خویی، ابوالقاسم (بی‌تا). محاضرات فی اصول الفقه. بی‌جا: انتشارات امام موسی صدر.
۲۱. دانش‌پژوه، مصطفی (۱۳۹۱). قلمرو اجرا و تفسیر قواعد حقوقی. تهران: جنگل.
۲۲. رحیمی‌نژاد، اسماعیل (۱۳۷۶). «روش تفسیر در قوانین کیفری». نامه مفید، (۱۲)، صص. ۳۵-۵۰.
۲۳. ره‌پیک، حسن (۱۳۹۳). حقوق مدنی پیشرفته مباحث تحلیلی شروط ضمن عقد. تهران: انتشارات خرسندی.
۲۴. زحیلی، وهبه (۱۴۱۳ق). اصول الفقه الاسلامی. دمشق: دارالفکر.
۲۵. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۳۸۳). الموجز فی اصول الفقه. تهران: مؤسسه الامام الصادق (عليه السلام).

۲۶. سبحانی تبریزی، جعفر (۱۴۲۴ق). *ارشاد العقول الی مباحث الاصول*. قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
۲۷. سرخسی، محمد بن احمد (۱۳۹۳). *اصول السرخسی*. بیروت: دار المعرفه.
۲۸. شهابی، محمود (۱۳۲۱). *اصول فقه*. تهران: چاپخانه محمد علی علمی.
۲۹. شیرازی، ابواسحاق (۱۴۰۸ق). *شرح اللمع*. بیروت: چاپ عبدالمجید ترکی.
۳۰. صالحی حنبلی، علاء الدین ابولحسن (۱۴۲۱ق). *التحییر شرح التحریر فی اصول الفقه*. ریاض: مکتبه الرشد.
۳۱. صانعی، پرویز (۱۳۷۲). *حقوق جزای عمومی*. تهران: گنج دانش.
۳۲. عراقی، ضیاءالدین (۱۳۸۸). *الاجتهاد و التقليد*. قم: نوید اسلام.
۳۳. عراقی، ضیاءالدین (۱۴۱۷ق). *نهایة الافکار*. قم: دفتر انتشارات اسلامی.
۳۴. علومی یزدی، حمیدرضا و بابازاده، بابک (۱۳۸۹). «شیوه‌های تفسیر قرارداد در نظام حقوقی ایران و انگلستان». *پژوهش حقوق عمومی*، (۲۹)، صص. ۲۷۰-۲۲۵.
۳۵. فاضل موحدی لنکرانی، محمد (بی تا). *تعلیقہ کفایة الأصول*. قم: انتشارات نوح.
۳۶. کافی، حسین و شریعتی، سعید (۱۳۹۳). *اصول فقه کاربردی*. قم: سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاه‌ها.
۳۷. قشقایی، حسین (۱۳۷۸). *شیوه تفسیر قراردادهای خصوصی در حقوق ایران و نظام‌های حقوقی معاصر*. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۸. قیاسی، جلال‌الدین (۱۳۷۹). *روش تفسیر قوانین کیفری*. قم: مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
۳۹. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷ق). *الکافی*. تهران: دارالکتب الاسلامیه.
۴۰. مجلسی، سیدمحمدباقر (۱۴۱۰ق). *بحارالانوار الجامعه لدرر اخبار الائمه الاطهار (علیهم السلام)*. بیروت: مؤسسه الطبع و النشر.
۴۱. محقق داماد، سیدمصطفی (۱۳۸۲). *قواعد فقه بخش مدنی، مالکیت و مسئولیت*. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۴۲. محمدی، ابوالحسن (۱۳۸۸). *مبانی استنباط حقوق اسلامی یا اصول فقه*. تهران: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران.

۴۳. محمدی، علی (۱۳۸۷). شرح اصول فقه. قم: دار الفکر.
۴۴. مشکینی، علی (۱۴۱۶ق). اصطلاحات الاصول. قم: نشر الهادی.
۴۵. مظفر، محمدرضا (۱۳۸۳). اصول الفقه. قم: اسماعیلیان.
۴۶. مظفر، محمدرضا (بی تا). المنطق. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۴۷. مغربی، ابوحنیفه (۱۳۸۵). دعائم الاسلام. قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
۴۸. موذن زادگان، حسن علی و غلامعلی زاده، حسن (۱۳۸۸). «بررسی تحلیلی جایگاه تفسیرشک به نفع متهم در حقوق کیفری». پژوهشنامه حقوق اسلامی، (۳۰)، صص. ۱۵۹-۱۴۱.
۴۹. موسوی قزوینی، ابراهیم (۱۲۵۸). نتایج الافکار. بمبئی: مؤلف.
۵۰. موسوی بجنوردی، محمد (۱۳۷۹). علم اصول. تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (رحمت الله علیه)، مؤسسه چاپ و نشر عروج.
۵۱. مؤمن قمی، محمد (۱۴۱۹ق). تسدید الاصول. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۵۲. میرزای قمی، ابوالقاسم (۱۳۷۸). قوانین الاصول. تهران: مکتبه العلمیه الاسلامیه.
۵۳. نائینی، محمدحسین (۱۳۵۲). اجود التقریرات. به قلم سید ابوالقاسم موسوی خویی. قم: مطبعه العرفان.
۵۴. نائینی، محمدحسین (۱۳۷۶). فوائد الاصول. به قلم محمدعلی کاظمینی. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵۵. نجم آبادی، ابوالفضل (۱۳۸۰). الاصول. قم: مؤسسه آیت الله العظمی البروجردی لنشر معالم اهل البيت (علیهم السلام).
۵۶. نمله، عبدالکریم (۱۴۲۰ق). المهذب فی علم الاصول الفقه المقارن. ریاض: مکتبه المرشد.
۵۷. ولیدی، محمد صالح (۱۳۸۷). مختصر النافع حقوق جزای عمومی، تهران: خط سوم.